

عجایب الدنیا

ابن محدث تبریزی (نیمه اول قرن هفتم)



www.ketab.ir



سرشناسه	منسوب به ابوالمؤید بلخی.
عنوان قراردادی	عجایب البلدان
عنوان و نام پدیدآور	عجایب الدنيا / [منسوب به ابوالمؤید بلخی؛ تصحیح علی نویدی ملاطی.
مشخصات نشر	تهران: انتشارات دکتر محمود افشار با همکاری نشر سخن، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	۵۱۰ ص.
فروست	مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار؛ ۲۰۸.
شابک	گنجینه زبان و ادبیات فارسی دری؛ ۵۹.
وضعیت فهرست‌نویسی	۴-۸۰-۵۹۴۲-۶۰۱۱-۹۷۸
یادداشت	فیپا
یادداشت	کتابنامه.
موضوع	نمایه.
موضوع	نثر فارسی -- قرن ۷ ق.
شناسه افزوده	Persian prose literature -- 10th century
شناسه افزوده	نویدی ملاطی، علی، ۱۳۵۴-، مصحح
رده‌بندی کنگره	ترجمه مقدمه و تعلیقات چاپ مسکو، محسن شجاعی
رده‌بندی دیویی	PIR ۴۳۹۵/ع ۳۱۳۹۷
شماره کتابشناسی ملی	۸فا۸/۸۲
	۵۱۸۴۳۲۸



عجایب الدنيا

ابن محدث تبریزی (نیمه اول قرن هفتم)



تصحیح و تحقیق	علی بن ملاطی
ترجمه مقدمه و تعلیقات چاپ مسکو	دکتر حسن شجاعی
گرافیسٹ، طراح و مجری جلد	کاوه حسن بیگ
صفحه آرا	محمود خانی
لیتوگرافی	کوثر
چاپ متن	دایره سفید
صحافی	حقیقت
تیراژ	۱۱۰۰ نسخه
چاپ اول	بهار ۱۳۹۷

ناشر

انتشارات دکتر محمود افشار

خیابان ولی عصر، بالاتر از چهارراه پارک وی، خیابان عارف سب

تلفن: ۲۲۷۱۳۹۳۶ دورنما: ۲۲۷۱۳۹۳۶

با همکاری انتشارات سخن

خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، خیابان وحید نظری، پلاک ۴۸

تلفن: ۵-۶۶۹۵۳۸۰۴ دورنما: ۶۶۴۰۵۰۶۲

تلفن تماس برای تحویل کتاب در تهران و شهرستان ها

۵-۶۶۹۵۳۸۰۴



فهرست مطالب



مقدمه	نوزده
۱. بحثی در باب عجایب نامه نویسی	بیست
۲. عجایب نامه ها و اهمیت آن در ادبیات کهن	بیست و یک
۳. نام کتاب	بیست و دو
۴. مؤلف یا مؤلفان	بیست و دو
۴-۱. ابوالمؤید بلخی	بیست و دو
۴-۱-۱. بحثی در باب انتساب کتاب به ابوالمؤید بلخی	بیست و سه
۴-۱-۱-۱. موافقان و مخالفان	بیست و سه
۴-۱-۱-۲. قرائن انتساب اثری با موضوع عجایب به ابوالمؤید بلخی	بیست و هشت
۴-۱-۱-۲-۱. نقل فقراتی از ابوالمؤید در کتاب	بیست و هشت
۴-۱-۱-۲-۲. اشاره به کتاب اصلی و زمان تقریبی تألیف آن	سی
۴-۱-۱-۲-۳. نقل قولی در مجمل التواریخ و القصص	سی و یک
۴-۱-۱-۲-۴. قراین سبکی	سی و سه
۴-۲. مؤلف آذربایجانی قرن هفتم	سی و سه

۵. منابع کتاب سی و سه
- ۵-۱. عجایب المخلوقات از کیست: محمد بن محمود طوسی یا سی و چهار
۶. روایات سی و هشت
- ۶-۱. ابوالمؤید بلخی سی و نه
- ۶-۱-۱. روایات مصرح سی و نه
- ۶-۱-۲. روایات نامصرح سی و نه
- ۶-۲. ابونعیم همدانی چهل
- ۶-۲-۱. روایات مصرح چهل
- ۶-۲-۲. روایات نامصرح چهل
- ۶-۳. مؤلف قرن دهم چهل و یک
- ۶-۴. روایاتی بارز با نامعالم چهل و سه
۷. تاریخ تألیف چهل و شش
۸. یادکرد عجایب الدنيا و مندرجات آن در کتاب‌های دیگر چهل و هفت
- ۸-۱. مجمل التواریخ و القصص چهل و هفت
- ۸-۲. رساله اسرار فلک چهل و هفت
- ۸-۳. عجایب و غرایب آذری طوسی چهل و هفت
- ۸-۴. نگارستان عجائب و غرائب پنجاه و یک
۹. ویژگی‌های اثر کتاب پنجاه و نه
- ۹-۱. اسم و صفت پنجاه و نه
- ۹-۲. حروف شصت و یک
- ۹-۳. وندها شصت و پنج
- ۹-۴. قیدها شصت و شش
- ۹-۵. فعل‌ها شصت و هفت
- ۹-۶. ضمایر هفتاد و دو
- ۹-۷. دیگر ویژگی‌ها هفتاد و سه
- ۹-۸. تحولات آوایی هفتاد و چهار
- شیوه تصحیح هفتاد و پنج

رسم الخط	هفتاد و پنج
دست‌نویس‌ها	هفتاد و شش
رمز دست‌نویس‌ها	هفتاد و شش
سیاسگزاری	هفتاد و هفت
مقدمه (ترجمه مقدمه عجایب الدنيا چاپ روسیه)	هشتاد و پنج
متن کتاب	۱
پیوست	۱۷۱
تعلیقات	۲۲۳
نمایه‌ها	۳۲۵
اشخاص	۳۲۷
جای‌ها	۳۳۳
حیوانات	۳۴۵
اقوام و قبایل	۳۴۹
گیاهان	۳۵۱
کتاب‌ها	۳۵۵
فهرست منابع	۳۵۷
فهرست منابع (مربوط به بخش ترجمه روسی)	۳۶۱

مقدمه

«عجایب الدنيا»، «عجایب البلدان» و «عجایب الأشياء» نام‌هایی است که برای کتاب منسوب به ابوالمؤید بلخی ذکر شده است. این اثر منسوب به ابوالمؤید با موضوع عجایب، در سال ۱۹۹۳ میلادی در انتشارات «نور» روسیه از سوی لیدی یا پاولوونا اسمیرنوا به چاپ رسیده است. کتاب شامل ترجمه متن، مقدمه، متن تصحیح شده و تعلیقات به زبان روسی است. از آنجا که این کتاب دارای فریب گوناگون تاریخی، اجتماعی و ادبی است و از نظر سیر عجایب‌نامه‌نویسی نیز جایگاه ویژه‌ای است و نیز به جهت عدم دسترسی فارسی‌زبانان به این چاپ و همچنین اشتباهاتی که در متن مصحح دیده می‌شود، به تصحیح مجدد اثر پرداخته شد. البته به دلایل متعدّد و از جمله جدید و پر غلط بودن دست‌نویس‌های موجود، مصحح به هیچ رو مدّعی نیست که متن تصحیح شده صورت نهایی و دقیقاً همان چیزی است که در اصل تألیف بوده است. تصحیفاتی در متن دیده می‌شود که صورت اصلی آنها بر مصحح مشخص نشده است. ترجمه مقدمه و تعلیقات چاپ روسیه به همراه بخش الفبایی دست‌نوشت لنین‌گرا در نیز برای تکمیل فواید به کتاب افزوده شد.

۱. بحثی در باب عجایب نامه نویسی

در زبان فارسی و عربی عجایب نامه‌هایی به نظم و نثر تألیف شده که در برخی موارد، تمام کتاب و در مواردی دیگر، بخشی از آن به موضوع عجایب و غرایب اختصاص یافته است. این کتاب‌ها عمدتاً دارای عناوینی همچون «عجایب»، «غرایب» و مانند آن هستند و در برخی موارد مانند بیشتر سفرنامه‌ها اسامی متفاوتی دارند. برخی عجایب نامه‌ها مختص اماکن اند. در این بین، تعدادی به عجایب یک کشور و منطقه خاص اختصاص یافته‌اند مانند: *عیایب هند* از ناخدا بزرگ شهریار رامهرمزی (نیمه اول قرن چهارم) و *سلسلة التواریخ با جبار الصین و الهند* از سلیمان تاجر سیرافی (قرن چهارم)، و تعدادی به توصیف چندین شهر و منطقه و عمدتاً به ذکر عجایب آنها می‌پردازند مانند *البلدان* از احمد بن ابی یعقوب مهبوط به یعقوبی (قرن سوم) و *البلدان* از ابن فقیه همدانی (قرن چهارم)، و تعدادی نیز عجایب را به صورت کلی شامل می‌شوند مثل *تحفة الغرایب* از ایوب حاسب طبری (قرن چهارم)، *نزهت نامه علاء* از شهرمدان بن ابی الخیر (قرن پنجم)، *مختصر عجائب الدنیا* از شیخ ابراهیم بن وصفی ماه (قرن ششم)، *عجایب الدنیا* (قرن هفتم)، *عجائب الدنیا در تاریخ*^۱ (قرن هشتم و نهم)، *عجایب المخلوقات* از زکریای قزوینی (قرن هفتم)، *عجایب و غرایب از آذری طوسی* (قرن دهم)، بخشی با موضوع عجایب در انتهای کتاب *حبيب السیر* (قرن دهم)؛ *نگارستان عجایب و غرائب* از پیشاه ری (قرن دوازدهم)؛ *عجائب زمین و غرائب آسمان*، نگارش و تألیف میرزا محمدحسین خان *الملك متخلص* به فروغی ترجمه آقا شیخ محمد قزوینی اصل تهرانی مسکن^۲ (قرن دوازدهم)؛ *غرائب روزگار و عجائب آثار*.^۳ برخی کتاب‌ها نیز یادداشت‌های سفر به اماکن مختلف یا سفرنامه هستند مانند *سفرنامه ابودلف* از مسمر بن مهلهل (قرن چهارم)، *سفرنامه ابن فضلان*

۱. مندرج در: فرهنگ ایران زمین، به کوشش ایرج افشار، ج ۱۶، ص ۲۲۲-۲۳۱.

۲. دکتر احمد مجاهد در یادداشتی با عنوان «یک اثر معرفی نشده از محمد بن عبدالوهاب قزوینی» در مورد انتساب این اثر به علامه قزوینی سخن گفته است. (نک. ماهنامه حافظ، ش ۳۶، آبان ۱۳۸۵، ص ۳۸۳۶).

۳. مندرج در: فرهنگ ایران زمین، به کوشش ایرج افشار، ج ۲۸، ص ۱۵۶-۱۷۲.

از احمد بن فضلان (قرن چهارم و پنجم)، سفرنامه ابن جبیر (قرن ششم)، سفرنامه ابن بطوطه (قرن هفتم)؛ ارمغان هند و پاک: عجایب و شگفتی‌های هندوستان و پاکستان، محمد مهدی مرتضوی لنگرودی (قرن چهاردهم).^۱

۲. عجایب‌نامه‌ها و اهمیت آن در ادبیات کهن

بی‌تردید اطلاعات مندرج در عجایب‌نامه‌ها - که امروزه عمدتاً فاقد اعتبار علمی‌اند - اهمیت خاصی در شناخت موارد انعکاس‌یافته عجایب در نثر و نظم فارسی دارد. برای نمونه در کتاب «نیم به علاقه یوز به پنیر» اشاره شده است: «و شیر و یوز بدخو باشند و آواز خوش دارند و بوی پنیر کهنه» (بند ۱۱۳). این اعتقاد به کرات در نظم و نثر فارسی تکرار شده و حتی که - حتی مولانا بلخی نیز علی‌رغم تمام بی‌خویشی‌هایش در غزلیات، از تأثیر این گونه اعتقادات کهن برکنار نمانده است:

اگر او شیر نر بودی نمذانی او نگرودی

ول من یوز را ماند که جویای پنیر است او^۲

یا در تاریخ الوزراء ابوالرجاء آمده است:

مانده کنگره است آن چشم وزیر
بخت سه‌سان یوز جوینده پنیر^۳

بسیاری نکات از این دست دستمایه استفاده‌های شاعران و نویسندگان در نظم و نثر فارسی شده است که در اینجا مجال پرداختن بدانها نیست.^۴

۱. پرویز اذکابی از کتاب‌های دیگر نیز یاد کرده است: عجایب البلدان ابن جزار، ابوجعفر احمد ابراهیم افریقی (م ۴۰۰ ق.)، عجایب المخلوقات از محمد نسفی، خریده العجایب و فريدة الغرایب از سراج‌الدین ابن‌الوردی (م ۸۶۱ ق.)، الذرر المضيئه فی عجایب البریه، تحفة العجایب و طرفة الغرایب از ضیاء‌الدین ابوالفداء ابن‌الانیر (۵۵۸-۶۳۷ ق.)، عجایب البلدان نظام‌الدین عبدالعلی بمرجندی، تحفة الغرایب از ابوحامد غرناطی (قرن ششم) (اذکابی، ص ۲۸۵-۲۸۶).

۲. مولوی، ج ۱، ص ۳۲.

۳. ابوالرجاء چاچی، ص ۹۰.

۴. خانم فاطمه مهری در مقاله خود به قابلیت‌های عجایب‌نامه‌ها در شرح اشعار خاقانی پرداخته است. نک. مهری، ص ۵۵۷-۵۷۴.

۳. نام کتاب

عنوان اثر در دست‌نویس ادوارد. جی. براون (۱ پ) «عجایب الاشياء»، در انجام این دست‌نویس (۲۹ پ)، بر روی برگه شناسایی متصل به دست‌نویس کتابخانه مجلس شورای اسلامی و پایان بخش اصلی دست‌نویس لنینگراد (ص ۴۸۶ چاپی) به صورت «عجایب الدنیا» آمده است. با توجه به ذکر نام «عجایب الدنیا» در مجمل‌التواریخ و القصص (ص ۷۴-۷۵) (دست‌نویس هایدلبرگ، 39b) و نقل یک حکایت از آن کتاب، این اسم برای این کتاب احتمالاً درست‌تر به نظر می‌رسد.

۴. مؤلف یا مؤلفان

با مطالعه اجمالی کتاب به این نکته می‌توان پی برد که کتاب حداقل دو مؤلف دارد که در دو دوره مختلف به تألیف این اثر پرداخته‌اند: ابوالمؤید بلخی و مؤلفی اهل آذربایجان.

۱-۴. ابوالمؤید بلخی

به ابوالمؤید بلخی که از شاعران و نویسندگان زبان فارسی در قرن چهارم است، چند کتاب منسوب است؛ از جمله شاهنامه‌ای به شرحی که از آن به صورت «شاهنامه بزرگ» (بلعی، ج ۱، ص ۹۳) و «شاهنامه مؤیدی» (ابن اسفندیار، ج ۱، ص ۶۰) یاد شده و «کتاب گرشاسپ» که ظاهراً یکی از بخش‌های شاهنامه بزرگ او بوده است. تاریخ سیستان، ص ۱ و ۵). کتاب دیگری که به ابوالمؤید بلخی منتسب شده و سال‌ها در خط انتساب به وی محل اختلاف محققان بوده، کتابی است با موضوع عجایب که دارای عنوان «عجایب الاشياء»، «عجایب البلدان» و «عجایب الدنیا» است. با توجه به این که در منابع تنها از آثار منشور او یاد شده است و نیز با عنایت به تمجید صاحب مجمل‌التواریخ و القصص از نثر ابوالمؤید، چنین می‌توان نتیجه گرفت که نثر او یکی از بهترین نمونه‌های نثر در آن دوره بوده است: «اگرچه این کتاب‌های که نوشتیم (= منابع ذکر شده) هیچ موافق یکدیگر نیست و سبب آن گفته شود، هر چه مصور و معلوم گشت تألیف کرده شد، تا چون خوانندگان تأمل کنند هر چه مقصودها [ء] اصلی باشد هیچ خافی نماند، الا آنچه در

صناعت نظم و تحسین عبارت نثر اطناب نموده‌اند، و هرچند محالست نظم حکیم فردوسی و اسدی و دیگران و نثر ابوالمؤید بلخی نقل کردن، که سبیل آن چنان باشد که فردوسی گفت:

«چو چشمه بر ژرف دریا بری بدیوانگی ماند آن داوری»^۱

ابوالمؤید بجز نثر ظاهراً در نظم هم دستی داشته و اشعار پراکنده‌ای از او در منابع کهن باقی مانده است (عوفی، ص ۲۶۴).

۱-۱. بحثی در باب انتساب کتاب به ابوالمؤید بلخی

از آغازین روزهای قرن چهاردهم شمسی محققان معاصر دربارهٔ ابوالمؤید و کتاب منسوب به او به تحقیق پرداخته‌اند. ابتدا در اسفند ۱۳۰۹ ش. سعید نفیسی با به امانت گرفتن کتاب منسوب به ابوالمؤید از ملک الشعراء بهار مقاله «ابوالمؤید بلخی» را به نگارش درآورد. سپس اکال شحرار بهار در سال ۱۳۱۴ ش. در تاریخ سیستان (مقدمه، و - ز - ۱) و سپس در کتاب سبک‌شناسی اثر (بهار، ج ۲، ص ۱۸-۲۴) به ابوالمؤید و کتابش پرداخت. سال‌ها بعد ذبیح‌الله صفا در کتاب تاریخ ادبیات در ایران (ج ۱، ص ۶۱۸) صفحاتی را به ابوالمؤید و آثارش اختصاص داد. البته چندان اطلاعاتی بر اطلاعات گذشته نمی‌افزود. در سال ۱۳۸۳ ش. محمود امیران با نگارش مقاله‌ای تحت عنوان «ابوالمؤید بلخی و عجایب الدنيا» در مجلهٔ ایران‌شناس (پاییز ۱۳۸۳) در نقد و تصحیح متون ادبی، ص ۳۷۸-۳۸۳ به بحث دربارهٔ عجایب الدنیای منسوب به ابوالمؤید پرداخت و در انتساب این اثر به او تشکیک کرد. یک سال بعد علی میرافضلی با نگارش مدخلی در دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی (جلد اول، ذیل مدخل «ابوالمؤید بلخی») کامل‌ترین مطالب را دربارهٔ ابوالمؤید به رشتهٔ تحریر درآورد.

۱-۱-۱-۴. موافقان و مخالفان

اساساً این موضوع که ابوالمؤید کتابی با موضوع عجایب و غرایب داشته یا نه محل

اختلاف بوده است. در بین محققان، سعید نفیسی، ملک الشعراء بهار و ذبیح الله صفا با اینکه در انتساب اصل کتاب به ابوالمؤید کوچکترین تردیدی نکرده‌اند، به ذکر توضیحاتی درباره انتساب اثر به او پرداخته‌اند. نفیسی چند جا درباره این انتساب صحبت کرده و از جمله در تاریخ نظم و نثر در ایران (نفیسی، ج ۱، ص ۲۸) درباره تنها دست‌نویس شناخته شده تا آن زمان نوشته است: «و فعلاً تنها کتابی که از مؤلفات او باقی است کتاب کوچکیست در عجایب بلدان که در میان سنوات ۳۶۶ و ۳۸۷ آن را پرداخته است». وی در مقاله خود در مجله شرق (ص ۱۳۰) از دست‌نویس موجود در کتابخانه ملک الشعراء چنین یاد می‌کند: «کتابی از او در کتاب‌خانه آقای ملک الشعراء بهار در طهران موجودست بنثر فارسی و آن رسالتیست در عجایب بلدان که اصل آن از ابوالمؤید بوده و ظاهراً در قرن پنجم و در حدود سال ۶۱۳ مؤلفی دیگر الحاقاتی بر آن کرده و مطالبی از قرون بعد بر آن افزوده است. بی هر جا که کلمات ابوالمؤید بوده به همان حال و بسبب نثر قرن چهارم آن را باقی گذاشته است و بهمین جهت از سیاق عبارت همه جا می‌توان تشخیص داد که کدام قسمت از اصل کتاب بوده است». نفیسی معتقد است در منقولات ابوالمؤید دخل و تصرفی نشده و دخل و تصرفات مربوط به منقولات از کتاب‌های دیگر است.

ذبیح الله صفا نیز درباره این انتساب اعتقاد دارد که «این کتاب شسوبست به ابوالمؤید بلخی و نسخه موجود آن تحریر جدیدی است از کتابی که بوالمؤید تألیف کرده و در قرن چهارم و اوایل پنجم مشهور بوده است... و چنانکه از آن کتاب برمی‌آید از عجایب بر و بحر و یا عجایب بلاد در آن سخن رفته بود و صاحب تاریخ سیستان بسیاری از مطالب خود را در باب عجایب سیستان از آن کتاب نقل کرده است» (صفا، ج ۱، ص ۶۱۸). از نوع یادکرد صفا از این اثر چنین برمی‌آید که خود او این دست‌نویس را از نزدیک ندیده بود: «در آغاز نسخه‌یی که ازین کتاب در اختیار استاد فقید مرحوم ملک الشعراء بهار بود چنین آمده است که این کتاب را بوالمؤید بلخی برای ابوالقاسم نوح بن منصور نوشته است» (صفا، همانجا). او در ادامه خوانندگان را به کتاب سبک‌شناسی و نقل قول بهار از

این دست‌نویس ارجاع داده است. البته او متذکر دستبردگی در نسخه و تحریر نو آن در نیمه اول قرن هفتم نیز شده است: «به هر حال این نسخه از عجایب البلدان یا عجایب البرّ و البحر نسخه اصلی تألیف ابوالمؤید نیست و ظاهراً تحریر تازه‌یی از آن است زیرا اولاً بعضی لغات عربی یا مفردات و ترکیبات پارسی بعد از قرن چهارم در آن دیده می‌شود.» (صفا، همانجا)

در مقابل گروه موافقان، محققانی نیز هستند که بالکل مخالف انتساب این اثر به ابوالمؤید بلخی‌اند. از جمله مخالفان این انتساب محمود امیدسالار است که یک نقل قول در تاریخ سیستان را به شیوه‌ای دیگرگونه بازخوانی و بر اساس آن استنباط متفاوتی نیز ارائه داد. در اینجا برای قضاوت دقیق‌تر، ابتدا عبارات تاریخ سیستان و در ادامه استدلال‌ات دکتر امیدسالار نقل می‌شود. در تاریخ سیستان، تنها کتابی که در آن به این انتساب اشاره شده، چنین آمده است: «ابوالمؤید بلخی و بشر مقسم اندر کتاب عجایب بر و بحر گویند که اندر سیستان سی و یک شهر بودست که بهیچ جای چنان نیست. یکی آنست که یکی چشمه از فراه از کوه سیستان درآمد و بهوا اندر دوازده فرسنگ همی بشد و آنجا بیکی شارسنان همی فرود آمد و باز از شارسنان همی بیرون شد و چهار فرسنگ کشت‌زار آن بود و اکنون هر دو جایگاه بدیدارست.» (تاریخ سیستان، ص ۱۳-۱۴)

امیدسالار استدلال‌هایی در ارتباط با قرائت متفاوت خبر از عبارات یادشده تاریخ سیستان بیان کرده که اهم مطالب در اینجا ذکر می‌شود:

«چنان‌که گفتیم ساختار جمله چنان است که گویی به این بلخی کتابی به نام عجایب برّ و بحر هم داشته که با نویسنده دیگری به نام بشر مقسم معاً تألیف کرده بوده است. به نظر من در این جمله اندکی تعقید است و منظور صاحب تاریخ سیستان این نیست که عجایب برّ و بحر هم از قلم ابوالمؤید بوده بلکه چون فصلی که این جمله در آغاز آن قرار دارد مربوط به فصل موسوم به «دیگر عجایب‌ها که در سیستان بوده» است می‌شود نویسنده تاریخ سیستان از دو منبع مطالبی آورده است. یکی از این دو منبع کتاب گرشاسب ابوالمؤید بلخی است، که چنان‌که گفتیم شامل عجایب سیستان هم بوده است. منبع دوم او کتاب عجایب برّ و بحر است که مجلدی جداگانه بوده و مؤلف آن بشر مقسم محسوب می‌شده است. البته این تعبیر به شرطی درست است که بتوان در

این مورد به عبارت تاریخ سیستان اطمینان کرد. اگر حدس من درست باشد این جمله را باید بدین صورت نشانه گذاری کرد و خواند که: «ابوالمؤید بلخی و بشر مقسم اندر کتاب عجایب بز و بحر گویند...». در این صورت معنی جمله این می شود که: «ابوالمؤید بلخی [در کتاب گرشاسپ] و بشر مقسم در کتاب عجایب بز و بحر می گویند، نه اینکه ابوالمؤید و بشر مقسم با هم (ص ۳۷۹) کتاب عجایب بز و بحر را نوشته باشند. به عبارت دیگر آنچه که صاحب کتاب تاریخ سیستان در این موضع از گفتار ابوالمؤید بلخی نقل می کند از همان کتاب گرشاسپ ابوالمؤید است نه اینکه ابوالمؤید صاحب کتاب عجایب بز و بحر هم باشد. این احتمالی است که با آن که محتوم نیست آن را فرو نریم می توان نهاد زیرا ساختاری نزدیک به ساختمان همین جمله باز هم در تاریخ سیستان ملاحظه می شود: «و دیگر ابوالمؤید بلخی گوید و اندر کتاب ابن دهستی گبرکان نوشته گوید که یکی چشمه بود در هیرمند... افراسیاب آن را به بند جادویی بیست» (ص ۱).

آنچه که از متن جابجاء شده عجایب الدنیا به دست می آید این است که انتساب چنین کتابی به ابوالمؤید بلخی، خوانندگان کتاب عجایب الدنیا یا عجایب بز و بحر یا عجایب الاشیاء باشد بر دلایل محکم استوار نیست... (۳۸۰)... مطالبی که از وجنات این مقدمه می درخشند و انتساب آن به ابوالمؤید بلخی، صاحب کتاب شاهنامه متثور ابوالمؤیدی در قرن چهارم هجری بعیدالاحتلال و نادر اینهاست که فهرست وار ذکر می شود:

این نثر، ثر قرن چهارم نیست. مرحوم بهار هم که آن را به ابوالمؤید بلخی منتسب کرده (سیک شناسی، ۲/ ۱۸-۲۰) شاید از شدت علاقه اش یافتن آن قديمی قدری در قضاوت عجله فرموده است.

مؤلف کتاب را در نسخ خطی کتاب بیشتر ابو مطیع بلخی نوشته اند تا ابوالمؤید بلخی.

بسیاری از داستان ها و حکایاتی که در این کتاب هست بعینه در کتابی که تحت عنوان عجایب المخلوقات طوسی به تصحیح دکتر ستوده چاپ شده، و حدس زده اند که از نجیب همدانیست، موجود است.

گیرم که این کتاب عجایب الدنیا از ابوالمؤید باشد، عجایب الدنیا را با عجایب بز و بحر چه مناسبت؟ حتی اگر جمله تاریخ سیستان را که در آن کتابی به ابوالمؤید بلخی

منتسب شده است به آن معنی که بنده پیشنهاد می‌کنم نگیریم، تاریخ سیستان کتاب عجایب بر و بحر را از آن ابوالمؤید دانسته نه کتاب عجایب الدنيا یا عجایب الاشياء را. اگر صرف ادعای دو مقدمه نسخ تهران و کمبریج که هر دو از قرن دهم و یازدهم هجری قدیمی تر نیستند انتساب این کتاب را به ابوالمؤید محرز کند پس انتساب یوسف و زلیخا به فردوسی و شهریارنامه به مختاری غزنوی و هزار و یک کتاب قد و نیم قد دیگر که به شعرا و نویسندگان معروف بسته شده‌اند همه به شهادت منابع متأخر قابل اطمینان است.

از دلائل فوق همان دلیل اول برای اهل فن کافی است. ازین گذشته مقدمه (۳۸۱) دست‌نویس‌های مجلس و کمبریج به احتمال زیاد الحاقی است و شاید بنده خدایی در دیدم الا که آن را به متن افزوده تا بتواند آن را گران بفروشد (نگاه کنید به استوری، ج ۱، بخش ۱، ص ۱۲۳).

با آن که در مقدمه عجایب الدنيا کتاب را به ابوالمؤید بلخی بسته‌اند و گفته‌اند که ابوالمؤید آن را به فرمان اسیر ابوالقاسم نوح بن منصور سامانی که از ۳۶۵ تا ۳۸۷ سلطنت می‌کرد تألیف کرده، اگر به متن کتاب نظری بیفکنیم می‌بینیم که نویسنده از حوادث و مطالبی سخن می‌گوید که قرن‌ها پس از سامانیان اتفاق افتاده و او خود آنها را دیده است. مطالعات اخیر نشان داده است که این کتاب ممکن نیست پیش از سنه ۶۱۷ هجری تألیف شده باشد و نویسنده‌اش هم گویا اهل آذربایجان بوده زیرا جای جای کتاب از مسافرت‌ها و خاطرات خودش در قرن هفتم هجری سخن می‌گوید ... نحوه ذکرش از نجیب همدانی به گونه‌ای است که گویا آن نویسنده هنوز زنده بوده است و چون تاریخ نجیب در حدود نیمه دوم قرن ششم هجری است و نویسنده کتابی که در دست داریم ابوالمؤید بلخی نمی‌تواند بود. در این که سبک و نحوه عجایب البلدان حتی از سبک نثر نجیب همدانی هم نوتر بوده و شاید علی‌رغم آنچه که نوشتیم از او به سالیان سپس‌تر زندگی می‌کرده نیز نمی‌تواند چندان تردیدی کرد (۳۸۲) ... بنابراین امکان این که این کتاب از ابوالمؤید بلخی باشد به نظر نگارنده هیچ است و امکان این که عجایب الدنيا تحریر جدیدی از اثر او باشد بسیار ضعیف.

بله! به یقین کتابی که در آن به تاریخ‌های مشخصی از قرن هفتم اشاره شده، نمی‌تواند از نویسنده‌ای باشد که در قرن چهارم می‌زیسته است. یعنی در واقع انتساب تمامی کتاب به ابوالمؤید پذیرفتنی نیست. قدر مسلم این است که عبارات و حکایاتی از ابوالمؤید در

مطای کتاب - که در قرن هفتم تألیف شده است - وجود دارد، اما معلوم نیست حکایات و عبارات باقی مانده از ابوالمؤید جز چند مورد مصرح به چه صورت بوده است؛ اینکه از کتاب اصلی ابوالمؤید به انضمام مطالبی از دیگر کتاب‌ها و منقولات مربوط به قرن هفتم بوده یا اینکه شاید کتاب اصلی آن قدر مختصر بوده که محرر قرن هفتم برای متمم فواید کتاب، مطالبی را بر آن افزوده که به گمان نگارنده احتمال دوم قوی‌تر است. از آنجا که نگارنده دلیلی بر رد انتساب کتابی - و نه البته کتاب تألیف قرن هفتم - با موضوع عجایب به ابوالمؤید ندید، و در عوض قراینی در تأیید این انتساب به وی یافته است، این انتساب را یقینی می‌داند. نگارنده با برخی دلایل طرح شده آقای امیدسالار در خصوص رد انتساب اثری در عجایب ابوالمؤید مخالف است که در خلال نقل قرائن انتسابات به آنها پرداخته خواهد شد.

۲-۱-۱-۴. قرائن انتساب اثری مونسوع عجایب به ابوالمؤید بلخی

۱-۲-۱-۴. نقل فقراتی از ابوالمؤید در کتاب

منقولات تصریح شده به نام ابوالمؤید در بهار جای کتاب عجایب الدنیا دیده می‌شود. ابتدا در آغاز کتاب که به زبان ابوالمؤید است و البته اسمان جعل مقدمه را نیز داده‌اند: «چنین گوید ابوالمؤید البلخی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ که مرا از طفلی هوس گردیدن عالم بود و از بازرگانان و مردم اهل بحث عجایب‌ها بشنیدم و آنچه در کتب خواندم جمله بنو شتم و جمع کردم از بهر پادشاه جهان، امیر خراسان، ملک مشرق، ابوالقاسم نیرج بن منصور، مولی امیرالمؤمنین، تا او را از آن مطالعه مؤانست بود و حق نعمت او را گزیده باشم که بر من و عالمیان واجب است. توفیق میسر باد».^۱

موضع دوم حکایتی است که در آن از مکانی به نام قاطول و موشی عجیب (نیمی گل نیمی موش) سخن رفته است: «جایی است که او را «قاطول» خوانند. و آنجا غاری است و آبی فرومی‌چکد و زمین گل می‌شود و از آن گل موش می‌خیزد. ابوالمؤید گوید: من

مردی دیدم که گفت من آنجا گذشتم. چون بدانجا رسیدم موشی دیدم که یک نیمه او از گِل بود و نیمی دیگر موش و بعد از آن یک روز تمام موش شد. و هم او گفت: من آنجا سوراخی می‌کنم. ماری دیدم بیرون آمد. نیمی از او گوشت و پوست بود و نیمی گِل و سنگ.^۱

موضع سوم حکایتی است که در آن وصف یک چشمه عجیب در راه پروان آمده است؛ چشمه‌ای که هرگاه پارچه‌ای آلوده در آن افکنده می‌شد، شروع به جوشیدن می‌کرد و از آن جوشش ابرو به دنبال آن باران پدید می‌آمد. در این حکایت و نیز حکایت پیشین از مشاهدات شخصی ابوالمؤید یاد شده است: «در راه پروان عقبه‌ای است که آن را [غورک] خوانند و زیر عقبه چشمه‌ای است روشن. هر که رکوبی پلید در وی افکند تا چیزی ببیند در حال غرش گیرد و از آن جوش بخاری برآید و ابری پیدا شود و اگرچه تابستان بود باران صعب آید. ابوالمؤید گوید که من چند بار این مقام را دیده‌ام بدین صفت».^۲

موضع چهارم حکایتی است که در آن وصف کلیساهای روم پرداخته و نقلی از ابوالمؤید آورده می‌شود: «و در کلیسیاها و در رهای روم عجایبهای بسیار است که حکیمان ساخته‌اند و از آن وقت که رومیان بیت المقدس را خراب کردند تا آن تاریخ که کتاب اصل ساخته‌اند و از آن وقت ابوالمؤید گوید: هر سال از روم اسیران به غارت می‌برند و ایشان به آن مستحقّند، و تا باد چنین باد».^۳

به نظر می‌رسد نقل از ابوالمؤید در کتاب عجایب الدنیا من مکرر است. این چهار موضع نباشد. در واقع موارد یادشده از جمله مواردی است که مؤلف یا محرّر قرن هفتم از نوشته‌های ابوالمؤید به صراحت یاد کرده است. به یقین جملات و حکایات دیگری نیز از ابوالمؤید در این کتاب ذکر شده است و این گونه نقل‌های بدون تصریح به منبع یا مؤلف آن ظاهراً در آن زمان معمول بوده و به هیچ روی غیرطبیعی پنداشته نمی‌شده است. البته به اعتقاد سعید نفیسی، منقولات از ابوالمؤید جزء به جزء در کتاب باقی‌مانده

و دستکاری در آن نشده است. از این رو «از سیاق عبارت همه جا می توان تشخیص داد که کدام قسمت آن از اصل کتاب بوده است» (نفیسی، ص ۱۳۰). به گمان نگارنده تشخیص این فقرات در تحریر جدید چندان هم آسان نیست و حتی گاه ناممکن است.

۲-۲-۱-۱-۴. اشاره به کتاب اصلی و زمان تقریبی تألیف آن

در دو جای کتاب عبارت «کتاب اصل» آمده که به احتمال زیاد مقصود کتاب اصلی ابوالمؤید است. البته این قسمت از عبارات نقل شده اندکی مغشوش است: «از آن وقت که رومیان بین المقدس را خراب کردند تا آن تاریخ که کتاب اصل ساخته اند، و از آن وقت ابوالمؤید گوید: هر سال از روم اسیران به غارت می برند و ایشان به آن مستحقند، و تا باد چنین باد!»^۱

در یک جا نیز به سن تقریبی تألیف کتاب اشاره می شود: «در روم کلیسایی است بزرگ. در آنجا برجی است بلند و بر سر آن برج قبه ای] کرده اند از زر و مرغی بر سر آن قبه ساخته اند از مس بر مثال ساری چمن. قوت آن باشد که زیتون برسد، بادی برآید سرد و از آن مرغ بانگی برآید. چون ساران در آن بانگ او بشنوند هر یک می آیند و زیتونی می آورند و پیش آن سار مسین می نهند. آن کلیسا را سال به سال آن روغن باشد که می سوزانند تا دیگر سال به همان وقت روغن آن قبه را، آن باشد بلکه به زیاده. و این طلسم بلیناس حکیم ساخته است. و در آن کلیسیا دو گور است یکی از آن شمعون الصفا و یکی از آن بالوس. هر سال ملک روم بیاید و مقرض بیارد و گردن بار کند و موی و ناخن و ریش ایشان را بچیند و آن را در مملکت خویش صرف کند و به برداران به تبرک بخشد. نهصد و اند سال بوده است تا به ساختن این کتاب اصل این حکایت که این حالت چنین بوده است. و هم در این مقام هزار و دویست صحیفه زر است و همه به دیبای منسوج آراسته؛ هر صحیفه دو گز در دو گز».^۲

این حکایت به تحریری دیگر تقریباً به طور کامل در مجمل التواریخ و القصص ذیل «ذکر بلد الرمیه» آمده است: «... و از عجایب آنجا درختیست از روی که بلیناس بن بطیاس

صاحب الطلسمات ساخته است اندر کنیسه، و صورت سودانی هم از نحاس بر سر آن درخت ساخته، و هر سالی بوقتی رسیدن زیتون این سودانی آنجا صفیری بزند بلند، بعد از آن هر سودانی که در آنحدود و دیار باشند جمع آیند بقدرت خدای تعالی، و با هر یکی سه زیتون یکی در منقار یکی دو در مخلب و هر یکی بر سر آن سودانی نشینند و زیتون آنجا فروکنند و ساکنان آنجا برمی دارند و چندان زیتون جمع کنند که روغن کنیسه را تا سال آینده حاصل کنند، و بسیار بفروشند، و اعتماد آن نواحی بر آن باشد، و همه ناحیه از آن روغن به کار برند و این از عجایب دنیا است». (مجمل التواریخ، ص ۴۸۸-۴۸۹)

در عجایب دنیا اثر ره شده که «این طلسم بلیناس حکیم ساخته است و... نهصدواند سال بوده است تا به...» متن این کتاب اصل این حکایت که این حالت چنین بوده است». در واقع مؤلف «نهصدواند سال» را از زمان ساخت کلیسا از سوی «بلیناس حکیم» در نظر گرفته است. حال باید دید که سال تولد بلیناس حکیم چه زمانی است. صاحب مجمل التواریخ و القصص در باب چهارم کتاب خود، فاصله زمان زندگی بلیناس - که از او با عنوان «بلیناس مظلسم» یاد می کند - تا زمان تألیف کتاب (سال ۵۲۰ ق.) را «هزار و بیست و نه سال» می داند (مجمل التواریخ، ص ۱۴). بر اساس اطلاع صاحب مجمل التواریخ می توان گفت که بلیناس تقریباً در سال ۷۰ بعد از میلاد زنده بوده است. بر این اساس، با توجه به دوره زندگی بلیناس حکیم و ساخته شدن طلسم کلیسای نامبرده به دست او، عبارت اندکی مغشوش «نهصدواند سال بوده است» در ساختن این کتاب اصل «با دوره زندگی ابوالمؤید همخوانی کامل دارد. اگر هیچ کدام از قرائین تا کنون ذکر شده هم وجود نداشت، این قرینه به تنهایی کفایت می کرد تا به وجود اثری از ابوالمؤید دلالت کند.

۳-۲-۱-۱-۴. نقل قولی در مجمل التواریخ و القصص

نکته دیگر تصریح به نام «عجایب الدنیا» و نیز ذکر حکایتی از این کتاب در مجمل التواریخ و القصص (ص ۷۴-۷۵) بدون اشاره به نام مؤلفش است. جالب اینکه این حکایت در

عجایب الدنای قرن هفتم نیز ذکر شده است. بنا به تصریح صاحب مجمل التواریخ، وی کتاب عجایب الدنیا را در زمان تألیف کتابش (قبل از ۵۲۰ ق.) در اختیار داشته و حکایت یادشده را از آنجا نقل کرده است. در مجمل التواریخ و القصص در قسمت «پادشاهی نوشروان عادل» چنین آمده است: «و من اندر کتاب عجایب الدنیا خوانده‌ام کاندرا بادیه موشی باشد، چون [متن: چهون] نزدیک طعامی بگذرد کی در آن سیر [متن: شیر] باشد ساعتی زهر قاتل شود، و جهود از آن موش و خاصیت و فسون، آن کار ساخته بود». این حکایت در کتاب عجایب الدنیا نیز این گونه آمده است: «در بادیه عرب موشی است که اگر بر سیر بگذرد یا بر طعامی که سیر درو بود، در حال آن طعام زهر گردد. و مردم آن نواحی سیر با احتیاط خویند و زنگ سیر [ی که] موش برو گذشته به اطراف عالم فرستند از بهر ملوک و سلاطین، که سیر به سرگمان زهر نبرد مگر کسی که این عجایب شنیده باشد.»^۱ شاید نتوان با اطمینان گفت که صاحب مجمل التواریخ این حکایت را از کتاب ابوالمؤید نقل کرده اما همانندی عبارات نقل شده البته نام کتاب، قدری به قرائن انتساب کتاب به ابوالمؤید می‌افزاید. حدسی که بر اساس این حکایت مشترک در دو منبع عجایب الدنیا و مجمل التواریخ می‌توان ارائه کرد این است که شاید عجایب الدنیا نام کتابی از ابوالمؤید بلخی بوده است. اگر بر اساس قرائن ذکر شده نتوان به این نتیجه رسید که ابوالمؤید کتابی با موضوع عجایب داشته است، باید به این پرسش پاسخ داد که چه انگیزه‌ای برای محرر قرن هفت یا کاتبان دوره‌های بعد وجود داشته که اسم ابوالمؤید را تا به امروز در چند مورد این کتاب اضافه کنند؟ یا اینکه چه انگیزه‌ای برای ذکر عنوان «عجایب الدنیا» در دو دست‌نویس از اثر وجود داشته است؟ این در حالی است که شکل و ریخت آثار بر ساخته و شیوه اهدای آنها به امیر یا پادشاهی خاص کاملاً روشن است. اگر این کتاب بر ساخته و جعل به نام ابوالمؤید است، چرا حکایات و منقولات تحریری قرن هفتم که به راحتی قابل حذف بود و بر ارزش نسخه نیز بسیار می‌افزود، در تحریر نویسندگان یا محرران بعدی حذف نشده است؟!

۴-۲-۱-۱-۴. قراین سبکی

برخی از عناصر سبکی آثار دوره قدیم در متن عجایب الدنیا دیده می شود که به نظر می رسد حداقل برخی از آنها می تواند صورت های اصیل و تقریباً دست نخورده کتاب اصلی ابوالمؤید باشد. مواردی از قبیل کاربرد انواع افعال پیشوندی، حرف اضافه «اندر»، پیشوند «همی»، تکرار افعال و کاربرد جملات کوتاه در سرتاسر کتاب دیده می شود که احتمالاً برخی موارد بقایای نثر کهنه کتاب ابوالمؤید است. به گمان نگارنده قابل قبول نیست کسی در نیمه اول قرن هفتم محض کهنه گرایی و شبیه سازی نثر خود با نثر دوره سامانی عناصری از این دست که ذکر شد را به کتاب خود بیفزاید و از سوی دیگر، ناشیانه دم خردن و آن منتسب به ابوالمؤید را در متن باقی گذارد.

۴-۲. مؤلف آذری، قرن هفتم

مؤلف در سراسر کتاب می از خود نبرده است. این قدر می دانیم که نام پدرش «محدث تبریزی» (بند ۱۹۱) و پدرش «ماهر» در مراغه به تألیف کتاب پرداخته است. مؤلف در سال ۶۰۶ ق. «به دست کافر» است. (بند ۱۶۵)، در ۶۲۳ ق. در سفر حجاز بود و در همان زمان به دریای مصر رسیده بود (بند ۱۱). در جایی از کتاب به «جمع» کتاب در ۶۱۷ ق. که هم زمان با «خروج ترک تاتار» بود اشاره می کند که به احتمال بسیار سال تألیف کتاب است.^۱ (بند ۶۲)

۵. منابع کتاب

منابع کتاب مشتمل بر دو بخش منابع شفاهی و مکتوب است. مؤلف قرن هفتم گاه به صورت مستقیم و یا به طور غیرمستقیم از کتاب ابوالمؤید استفاده کرده است. اشارات مؤلف در مطاوی کتاب مؤید این نکته است. دیگر منبعی که مؤلف به استفاده از آن به عنوان منبع خود تصریح کرده کتابی است از نجیب همدانی؛ البته بدون اشاره به نام کتاب و تنها با ذکر فقراتی از آن. روایت از کتاب های مورد مطالعه مؤلف و نیز روایت از «بازرگانان» و «مردم اهل بحث» از دیگر منابع احتمالی مؤلف است.

۱. اطلاعات بیشتر درباره مؤلف در ترجمه مقدمه روسی ذیل «عنوان و تاریخ گذاری» آمده است.